

ارواح ماتریالیسم

« کندوکاوی در اصول عقاید فرقه « عرفان حلقه

درآمد

فرقه عرفان حلقه توسط « محمدعلی طاهری » از اواسط دهه 1370 شمسی تأسیس و فعالیت خود را در حوزه عرفانی و درمانی آغاز کرد، در میانه دهه 1380 به اوج خود رسید و اکنون نیز فعال است. طاهری بحث فرادرمانی و اصطلاح خودساخته « سایمتولوژی » را کرامت خود در مکتب عرفانی‌اش دانسته و همگان را دعوت به تجربه در این مورد می‌نماید؛ تجربه‌ای شرط آن تسلیم‌بودن و شاهدبودن است و هدف از آن اتصال به شبکه شعور کیهانی یا همان « روح‌القدس » است. وی اولاً ادعا می‌کند که تمام این مباحث به او وحی شده و الهاماتی است که از سوی خداوند به وی صورت پذیرفته است و این مباحث را از جایی اقتباس نکرده است. ثانیاً او درصدد بیان عرفان اصیل ایرانی اسلامی است. نگاه طاهری به هستی و انسان نگاهی انسان‌محور است و از این دیدگاه خدای متعال همه قدرت‌های خود را به « شبکه شعور کیهانی » تفویض کرده است؛ انسان با اتصال به این شبکه (که از آن به روح‌القدس یا جبرئیل تعبیر می‌شود) همه مشکلات جسمی و روحی‌اش حل شده و به آگاهی و کمال می‌رسد. انسان حلقه با این نگاه، مقابل تفکر خدامحور قرآن‌کریم قرار می‌گیرد.

سایه خداوند در عرفان حلقه 1

محمدعلی طاهری عقاید خود را در کتاب‌های مختلفی توضیح داده است و درباره « سایه خداوند » می‌گوید: « هرچیزی که موجودیت دارد، سایه‌ای هم دارد. از این نظر، سایه او (خدا) نیز موجود است؛ اما سایه هر چیز نسبت به خودش، مجازی است. در عین حال، اگر همان سایه هم سایه‌ای داشته باشد، نسبت به آن حقیقی است: سایه نسبت به صاحب سایه: مجازی؛ سایه نسبت به سایه سایه: حقیقی؛

اگر بخواهیم همین مطلب را دقیق‌تر بیان کنیم، باید بگوییم که خداوند (حقیقت مطلق) سایه اول را ایجاد می‌کند و سایه اول، سایه دوم را و ... هریک از این سایه‌ها صورتی از خداوند است و به بیان دیگر، وجود هر چیزی، وجهی از خداوند را نشان می‌دهد. پس می‌توان گفت که فقط یک حقیقت مطلق وجود دارد و هر موجود دیگری حقیقت نسبی دارد. » (طاهری 2011 الف، 180) از نظر طاهری این جهان، سایه (1) و مجازی است و تنها عامل حرکت است که ما را به اشتباه واداشته تا آن را حقیقی تلقی کنیم. بنابراین جهان هستی، حقیقت وجودی ندارد. طاهری این عقیده را در کتاب انسان از منظری دیگر و فرادرمانی به طور مبسوطی شرح داده و با نمایش حرکت الکترون‌ها به دور هسته در اتم، به اثبات جهان مجازی می‌پردازد. (طاهری 1388ب، 20-25)

او پس از بیان این نمونه‌ها به یک نتیجه کلی می‌رسد و می‌گوید چون حرکت سبب تصور یا واقع‌شدن استوانه و ابر الکترونی است، اما واقعیتی ورای آن جز حرکت نیست بنابراین، علت حقیقی تصورکردن جهان آفرینش هم چیزی جز

حرکت نیست: هستی از حرکت آفریده شده است، بنابراین جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت می‌باشد و همان‌طور که گفته شد هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است؛ در نتیجه جهان هستی نیز مجازی بوده و حقیقت وجودی ندارد. (همان: 26)

در واقع مجازی‌دانستن به معنای خیالی‌بودن آن است و در طول تاریخ نحله‌های مختلفی این برداشت را از عالم داشته‌اند؛ تا جایی که برخی از عرفا نیز عالم را عالم خیال معرفی کرده‌اند، ولی مقصود عرفا از خیال و رویا بودن جهان، پوچ و موهوم بودن آن نیست، بلکه در اصل امری است که حکایت از امر دیگر دارد و نیازمند تعبیر و تأویل. به عبارتی، جهان رمزی است که باید گشوده شود و معمایی است که باید حل شود. به اعتقاد جمله عرفا جهان خود حقیقت نیست، بلکه نمادی از حقیقت است، یا به عبارتی خیال و رویا است، اما این رویا پوچ و بیهوده نیست؛ بلکه رویایی است که انعکاس حقیقت است.

بنابراین، اگر به صورت مستقل به عالم نگاه شود، ارزشی ندارد و توهم است و خیال، اما اگر این جهان علامتی از حقیقتی دیگر دانسته شود، آنگاه به واسطه آن حقیقت، این جهان هم به حقیقت آراسته می‌شود. پروفیسور ایزوتسو، استاد دانشگاه مکیگیل کانادا که سال‌ها در ایران به تحقیق درباره حکمت اسلامی پرداخته است، می‌گوید: « جهان محسوس، توهم ذهنی یعنی مولود ذهن نیست، بلکه توهم خارجی است؛ یعنی بر مبانی وجودی استوار است و به معنای متعارف اصلاً توهم نیست. » (ایزوتسو 1379، 31). بنابراین، این رویا که انسان آن را واقع می‌پندارد. اگرچه واقع نیست؛ ولی از « واقع » بیگانه نیست؛ بلکه کاملاً با آن مرتبط است. از آنجا که این جهان معلوم است، نمی‌تواند نیستی محض باشد؛ چرا که « معلومی نیست، مگر آنکه متصف به وجود شود. » (2) (کاکایی 1382، 230) با این توصیفات مجازی‌دانستن زمین توسط طاهری به طور کامل با نظر عرفا متفاوت است. طاهری با اثبات مجازی‌بودن و در حرکت بودن جهان می‌خواهد بر نیاز به محرک و عامل جهت‌دهنده داشتن آن تأکید کند که این عامل آگاهی و یا هوشمندی حاکم بر جهان هستی یا همان « شبکه شعور کیهانی » است. (طاهری 1388ب، 27)

با مجازی‌دانستن عالم طبق آنچه در اندیشه طاهری است، دیگر مجالی برای خداشناسی حقیقی باقی نمی‌ماند. البته طاهری مطابق روش خاصی که دارد، پا در کفش دانشمندان و عالمان می‌کند و ابراز می‌دارد که نظریه او بر اساس نظریات جدید فیزیک کوانتوم است. علیرغم اینکه پدر خانواده فرقه حلقه در تلاش برای طرح این مسأله است که فیزیک جدید نیز دنیای مجازی و شعور کیهانی را اثبات می‌کند، اما در فیزیک جدید اتفاق نظری در این مورد وجود ندارد. در فیزیک جدید و نظریه دوگانگی موجود و ذره و یا اصل عدم قطعیت و ... برای تحلیل دنیای کوانتومی، ذهنیت ناظر را تعیین‌کننده می‌دانند و یا می‌گویند ذرات مادی بدون اینکه از جایی دستور بگیرند، به تعبیر روی می‌آورند. این مطالب و گفته‌ها با اثبات شبکه شعور کیهانی توسط آن، بیگانه است و به نظر می‌رسد مانند چسباندن وصله‌های ناجور در کنار یکدیگر است. از طرفی اینکه عرفان حلقه از یک یافته فیزیکی تفسیر متافیزیکی ارائه داده است، « جای بحث » بسیار دارد. هیچ‌گاه فیزیکدانان وارد فضای متافیزیکی نشده و تحلیل عرفانی عرضه نمی‌کنند. بعضی از فیزیکدانان گوشزد کرده‌اند که کار فیزیک تحلیل فلسفی و عرفانی نیست، بلکه وظیفه آن دسته‌بندی قوانینی است که بر اساس آن بتوان به کشف پدیده‌های جدید دست یافت. همچنین اگر تفسیر و تحلیل‌های فلسفی فیزیکدانان جدید در عرفان حلقه به عنوان مبنای علمی مورد پذیرش قرار گیرد، پس بعید نیست با نظریه پرفیسور استیفن هاوکنگ (3) (استاد دانشگاه کمبریج) که در جدیدترین کتابش عنوان کرده با توجه به قوانین کشف‌شده جدید فیزیک الزاماً نیازی به وجود آفریدگار نیست، (4) موافق باشد و با گذشت زمان و تأکید بر شعور کیهانی، هوشمندی را عامل پدیدآمدن جهان هستی و محتویات آن بداند. چون در خصوص بیگ‌بنگ (5) و انفجار بزرگ برای پیدایش جهان و هستی با او موافق است

شبکه هوشمندی و شعورمندی عالم 2

عرفان کیهانی (حلقه)، شعور الهی را به طور نظری و عملی ثابت نموده، از این راه وجود صاحب این هوشمندی « یعنی خداوند را به اثبات می‌رساند و در واقع این عرفان، منجر به خداشناسی عملی می‌گردد. » (طاهری 1388 الف، 58

بسیاری از مادی‌گرایان ملحد نیز «شعور کیهانی» را می‌پذیرند و معتقدند که ماده خود، هوشمند است و اگر در عالم نظم و تدبیری دیده می‌شود، سرچشمه‌ای فراتر از همین عالم مادی ندارد. تئوری شعورمندی عالم در سده‌های اخیر از سوی کسانی مطرح شده که منبع هوشمندی فراتر از طبیعت را نفی می‌کنند و برای توجیه تدبیر و حکمتی که در جهان جاری است، به خودمختاربودن و شعورمندی ماده، معتقد شده‌اند. بنابراین، کسی که خداوند را نشناخته باشد، با تبیین‌هایی که در عرفان حلقه وجود دارد در خدانشناسی خود ثابت‌قدم می‌شود، نه اینکه به خدانشناسی برسد، هرچقدر هم که شعور کیهانی در عمل بیشتر اثر بگذارد، در افراد بی‌ایمان به خدا، ایمان به شعور هستی مادی بیشتر می‌شود، نه ایمان به الله تبارک و تعالی.

در عرفان حلقه تعبیر روح القدس یا جبرئیل برای شبکه شعور کیهانی بیان می‌شود، اما تعبیری که صورت می‌گیرد، تعبیری کاملاً مادی است. طاهری معتقد است ملائکه همان قوانین موجود در عالم طبیعت هستند، نظیر این نگاه و اتصال به قوانین در تعالیم ریکی (انرژی‌درمانی ژاپنی) نیز وجود دارد.

تفویض قدرت‌ها به شبکه شعور کیهانی 3

عرفان حلقه، اساس کار خود را بر اتصال با شعور کیهانی می‌داند و از حلقه‌های رحمانیت عام به شبکه شعور کیهانی، هوشمندی الهی و حلقه‌های وحدت نیز تعبیر می‌کند. در حقیقت شبکه شعور کیهانی، همان هوش و خرد حاکم بر جهان هستی است، چرا که جهان هستی، متشکل از انرژی و آگاهی معرفی می‌شود که همین آگاهی و شعر کیهانی، جهان را به حرکت وامی‌دارد و از سوی دیگر گفته می‌شود، آگاهی میل درونی است که هر ذره را به رقص و حرکت درمی‌آورد. به عبارت دیگر: شبکه شعور کیهانی مجموعه هوش، خرد و یا شعور حاکم بر جهان هستی است که به آن آگاهی نیز گفته می‌شود و یکی از سه عنصر موجود در جهان هستی است. سه عنصر فوق عبارت است از ماده، انرژی و آگاهی. (طاهری 1388 ب، 67)

پس محرک جهان، آگاهی درون ذره است و نه نیروی ماورایی مطلق که منشاء تمام حرکت‌های جنبندگان از قدرت اوست. اینجاست که خداپرستی در نگاه آنان رنگ و بویی کفرآمیز می‌یابد و توحید، جای خود را به مادی‌گرایی می‌سپارد. به عبارت دیگر، فاعلیت تام الهی در حرکت موجودات کنارزده می‌شود و فاعلیت استقلال عالم ماده رخ می‌نمایاند. طاهری در تعریف اتصال می‌گوید: «منظور از اتصال در فرادمانی، برقراری نوعی ارتباط است که هیچ تعریف دقیقی ندارد، زیرا در دنیای بی‌ابزاری (6) انجام می‌گیرد.» (طاهری 1388 ب، 78)

در حقیقت، کسی که می‌خواهد عرفان را بفهمد نیازمند تفویض است. رحمانیت عام الهی تنها به مسترهای عرفان حلقه تفویض می‌شود و تنها آن‌ها می‌توانند دیگران را به عرفان متصل کنند. برای اتصال با شعور کیهانی، دو راه فردی و جمعی را مطرح می‌نمایند و برای واردشدن به حلقه‌ها «وجود سه عضو کافی است. اول، اتصال‌گیرنده است که تمایل دارد به شبکه شعور کیهانی متصل شود. دوم، اتصال‌دهنده است که همان مسترهای آموزش‌دیده هستند و سوم، شبکه شعور کیهانی است. الله، عضو چهارم است.» (طاهری 1388 الف، 83 و ب 79) به نظر می‌رسد در حلقه اضافه‌کردن خداوند به عنوان عضو چهارم، تنها برای جلب نظر خداباوران است و تأثیری در تشکیل حلقه و در نتیجه درمانگری ندارد. در حقیقت شعور کیهانی است که به درمان می‌پردازد، نه خداوند متعالی که در قرآن آمده و إِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشفِّين (7). (شعر/ 80) این موارد اساس و اصول کلی عرفان حلقه است که بنیاد اصلی آن بر شعور کیهانی بنا شده است.

«خدا یعنی عدم» و «هیچ‌قطبی 4

عرفان حلقه با ارائه تعریفی غیردینی از خداوند واژه عدم را در مورد ذات باری به کار می‌برد و بیتی از مولوی را شاهد مثال می‌آورد:

از این جهت که درک ذات مقدس خداوند ممکن نیست و ذات الهی فراتر از تعریف و توصیف بشری است، نمی‌توان گفت که هستی وجودی دارد که ما می‌توانیم آن را بشناسیم؛ اما از آن جهت که تجلیات وجود آن‌ها سایه‌ای از اوست، تأکید می‌شود که او هست و وجود دارد. بنابراین، ذات مقدس خداوند وجود دارد، اما بودن او با بودنی که انسان می‌شناسد، به کلی متفاوت است.

پس برای اشاره به او می‌توان به طور قراردادی، از واژه‌های «عدم» و «هیچ‌قطبی» استفاده کرد که تا حد ممکن، هیچ‌صفتی را تداعی نکند. به این ترتیب، منظور از هیچ‌قطبی، هستی است که نام و نشان ندارد و قابل ادراک و تعریف نیست.

سپاس آن عدمی را که هست ما بر بود/ ز عشق آن عدم آمد جهان جان به وجود
به هر کجا عدم آید وجود کم گردد/ زهی عدم که چو آمد از او وجود افزود « (طاهری 2011 الف، 1740)

طاهری در این نام‌گذاری، تقلیدی ناآگاهانه و کج‌فهمانه از مولوی کرده است. در این ابیات مقصود از عدم خداوند نیست، بلکه مقصود واژه عدم در مفهوم نیستی و فنا و به عبارتی بی‌خویشی است. مولوی با این تعبیر، از اینکه خود را هیچ می‌پندارد و از فنا به وجود می‌رسد، سخن می‌گوید. درک نیستی بالنده، موجودیت و هستی مولوی را اعتباری می‌بخشد که ارجمندتر و والاتر از پیش می‌شود و باعث شادمانی جاوید و دائمی او می‌گردد و موجب می‌شود که با سپاسگزاری از عدم ناشی از عشق که در وجود او آمده و به وسیله آن به درک بی‌خویشی نائل شده، خود را هیچ انگارد و به عبارتی همه وجودش را در معشوق بیابد و به تعبیری به مقام فنای فی‌الله برسد. عدم در این ابیات مولوی به معنی درک نیستی خویش است و هرگز مخاطب و منظور او خداوند نبوده است. مولوی این مضمون را با عبارتی دیگر چنین می‌آورد

آن نفسی که با خودی، یار چو خار آیدت
!وان نفسی که بی‌خودی یار به کار آیدت
آن نفسی که با خودی، خود تو شکار پشه‌ای
(8) وان نفسی که بی‌خودی، پیل شکار آیدت

آیا از عدم به جز نیستی و فاقدبودن، مفهوم دیگری قابل استنباط نیست و اینکه آیا به کارگیری این واژه درباره خداوند مسبوق به سابقه است؟ بی‌تردید این مورد در ماجرای فکری جهان اسلام وجود نداشته است. بیان طاهری خلاف آموزه‌های دینی و قرآنی است و اگر منظور از هیچ قطبی این است که «تأحد ممکن هیچ صفت خاصی را درباره خدا تداعی نکند» باز هم خلاف صریح قرآن کریم است، زیرا آیات متعددی از قرآن (9) خداوند را صاحب اسماء حسنی معرفی می‌کند و هیچ مفسری خداوند را بی‌نام ندانسته است. طاهری در عرفان الهامی حلقه، از سویی خداوند را بی‌نام می‌داند و از سویی دیگر برای اشاره به او از واژه‌های عدم و هیچ‌قطبی استفاده می‌کند

! غیر ممکن بودن شناخت خدا

طاهری می‌گوید: «انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی و انسان می‌تواند فقط عاشق تجلیات الهی، یعنی مظاهر جهان هستی شود و پس از این مرحله است که مشمول عشق الهی می‌گردد. « (طاهری 1388 الف، 124)

در این اصل، شناخت خدا غیر ممکن دانسته شده است و «انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست». مطلوب نویسنده در فهم و شناخت، چگونه فهم و شناختی است؟ سرتاسر قرآن درصدد شناساندن خدا به انسان است و می‌فرماید: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. (سوره اخلاص) بگو خداوند، یکتا و یگانه است؛ خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می‌کنند؛ (هرگز) نژاد و زاده نشد و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است

یا می‌فرماید: «او خدایی است که معبودی جز او نیست، دانای آشکار و نهان است و او رحمان و رحیم است و خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیت‌بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست‌ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند و شایسته عظمت

است. خداوند منزله است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند. او خداوندی است خالق، آفریننده‌ای بی‌سابقه و صورتگری (بی‌نظیر)؛ برای او نام‌های نیک است؛ آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسبیح او می‌گویند و او عزیز و حکیم است.» (حشر/ 20)

امیرمؤمنان می‌فرماید: «لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ.» عقول و خردها را بر گنه صفتش آگاه نساخت و (با این حال) آن‌ها را از مقدار لازم معرفت و شناخت باز نداشته است. ممکن است توجیه شود که منظور از فهم، شناخت نیست، بلکه درک ماهیت خداست و چون خدا ماهیت ندارد، پس نمی‌توان او را فهمید و شناخت؛ در نتیجه نمی‌توان عاشق او نیز شد.

!عشق به خدا ممکن نیست 6

در ادامه همین اصل نویسنده از عشق به تجلیات سخن گفته است. این بدان معناست که تجلیات را می‌توان فهمید و در نتیجه می‌توان عاشق آن‌ها شد. فهمیدن تجلیات به چه معناست؟ آیا به معنای فهمیدن ماهیت آن‌هاست یا به معنای فهمیدن کمال الهی متجلی در آن‌ها؟ اگر منظور فهمیدن ماهیات باشد عشق به ماهیات معنا ندارد؛ چون ماهیت از خود چیزی ندارد و اگر منظور عشق به کمال الهی متجلی در مخلوقات باشد، این معنا درست خواهد بود؛ اما در این صورت عشق به تجلیات الهی به پشتوانه کمالی است که از خدا گرفته‌اند. بنابراین همان‌طور که می‌توان عاشق تجلیات شد، می‌توان عاشق خدا شد. انسان اول عاشق خدا می‌شود و بعد عاشق تجلیات او.

طاهری می‌گوید: «انسان نمی‌تواند عاشق خدا شود، زیرا انسان از هیچ طریقی قادر به فهم او نیست و در حقیقت خدا عاشق انسان می‌شود و انسان معشوق می‌باشد و مشمول عشق الهی.» (طاهری، 1388 الف، 124)

سؤال این است که چرا و چگونه نمی‌توان عاشق خدا شد؟! در حالی که این مطلب با آیات قرآن سازگاری ندارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ...» (مائده/ 54) ای کسانی که ایمان آورده‌اید هرکس از شما از آئین خود بازگردد (به خدا یاری نمی‌رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست ... دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند

در آیه دیگر نیز فرمود: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» (آل عمران/ 31)

بگو اگر خدا را دوست می‌داید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد و خدا آمرزنده و مهربان است. آیه صریح‌تر می‌فرماید: «... وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ...» (بقره/ 165) آن‌ها که ایمان دارند عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهایشان) شدیدتر است

اگر طبق آنچه پیش از این از طاهری آمد، انسان نتواند عاشق خدا باشد، پس عبادت از روی عشق الهی معنا ندارد و چون «نوع عبادت و خواسته هرکسی، بستگی به میزان درک و فهم او از خداوند دارد» (همان) عبادت خدا هم امکان ندارد. بنابراین، برآیند این دو اصل، گزاره نادرست زیر است: نمی‌توان خدا را فهمید و عشق به خدا، وابسته به فهمیدن خداست. در نتیجه، نمی‌توان عاشق خدا شد

!خدای مجسم: من پسر او هستم 7

طاهری کلماتی درباره اینکه همه خدای مجسم هستیم دارد. او بیان می‌دارد: «الان شما هم خدای مجسم هستی، من هم هستم، همه هستند، همه وجه او هستند ... مفهوم من پسر او هستم، الان همه پسرش هستیم، همه فرزندش هستیم، به یک عبارت‌هایی ما به خدا می‌گوییم دوست، بحث پدر آسمانی مطرح است، او شده پدر، ما شدیم فرزند، یک تشبیه عرفانی است ... خدای زنده مرتبط با بسم‌الله و صفات دیگر مربوط به خدای زنده، مربوط است به تجلیات.» (جلسه دوم کمیته عرفان) طاهری خود را صاحب دریافت‌های خاص می‌داند. برای مثال در توجیه سخنان بی‌اساس خود می‌گوید: «شما می‌گی، مثلاً می‌تونی بگی، اناللق، یه تعبیر و تفسیر داره، من یه تعبیر دیگه‌ای دارم از اناللق. برداشت دیگه‌ای دارم از

انالحق ... » (همان) تعبیر طاهری گمراه‌کننده است و کلامش با قرآن انطباق ندارد و برعکس، تطابقتی با مسیحیت می‌توان برای آن یافت.

!زنده‌نبودن خدا و نفی حیات الهی 8

طاهری هیچ نامی را برای خداوند صحیح نمی‌داند، حتی نام‌هایی که خداوند خود در قرآن فرموده است: مانند نام « حی » (هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ). او هر نام و هر توصیفی را محدودکننده می‌خواند، در حالی که این اسامی و صفات تنها راه شناخت و حرکت به سوی کمال الهی هستند و در غیر اینصورت کمال مفهوم کامل خود را نخواهد داشت. در واقع دستیابی به ذات معانی و مفاهیم اساسی و صفات خداوند غیرممکن است، زیرا مانند ذات الهی دست‌نیافتنی هستند؛ ولی نشانه‌هایی برای تقریب ذهن انسان و درک مفاهیم عالیه می‌باشند. دیدگاه التقاطی عرفان کیهانی به تناقضی بزرگ می‌رسد: آنجا که از یکسو هیچ نام و صفتی برای خدا قائل نیست تا مبدا محدودیتی برای خدا قائل شده باشد و از سوی دیگر انسان را جزئی از خدا دانسته و او را نعوذ بالله جزءپذیر می‌داند و در مقاله آزمایش آخر، انسان را در مقام و رتبه هم‌شان خداوند دانسته و می‌گوید: خداوند تمام قدرت خود را در اختیار انسان می‌گذارد.

طاهری در این باره بیان می‌دارد: « زنده مربوط به یک حریمی است، وقتی به حریم خود وارد بشیم! مفهوم خدا یزنده، مرده، پاک، ناپاک، این‌ها که اون حریم نیست. توی این سطح، وقتی می‌گیم خدای زنده، داریم راجع به بسم‌الله صحبت می‌کنیم، درست شد، اما از این سطح بریم بالاتر آگه بگیم خدای زنده، رفتیم توی شرط. چون زنده‌بودن و این‌ها صفت می‌شه دیگه، سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ! » (جلسه دوم کمیته عرفان) طاهری در جمله آخر، با تفسیر غلط دیگری از آیه شریفه قرآن منظور انحرافی خود را بیان می‌کند. این در حالی است که در این آیه اشاره به توصیفی است که کافران (10) داشته‌اند و نه توصیفی که خود خداوند در قرآن کریم می‌فرماید

پی‌نوشت‌ها:

1. ابن عربی از اصطلاح « سایه » نیز استفاده می‌کند: « ... نسبت غیرحق (سوی‌الحق) یا آنچه جهان (العالم) نامیده می‌شود، به حق مانند نسبت سایه انسان به اوست؛ یعنی جهان سایه خداست » (فصوص‌الحکم، فصل 9، ص 101)
2. کاکایی این مطلب را از کتاب فتوحات مکیه ج 3، ص 429 نقل می‌کند.

3. stephen Hawking

4. کد خبر: aftarnews.ir108084 به نقل از
5. طاهری در کتاب انسان از منظری دیگر صفحات 40 الی 42 مطالبی در خصوص بیگ‌بنگ و سیاه چاله عظیم و ...
6. رسد از آن اقباس کرده باشد مطرح می‌کند که با نظریات هاوکینگ مطابقت دارد و به نظر می
7. (رک کتاب انسان و معرفت صفحه 49 الی 56
8. چون بیمار شوم او مرا درمان می‌بخشد
9. غزل 323 دیوان شمس
10. اعراف/ 180، اسراء/ 110، طه/ 8، حشر/ 24
11. وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا... » (اعراف/ 180) خدا را نام‌های نیکوتر است او را بدانها بخوانید « 10.

: کتابنامه

1. قرآن کریم، کلام‌الله (1390)، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، چ 3، بیروت: مرکز طبع و نشر قرآن جمهوری اسلامی ایران.
2. نهج‌البلاغه، سخنان امیرالمؤمنین علی (ع)، (1389)، گردآوری سیدرضی، ترجمه محمددشتی، چ 2، تهران: مرکز

نشر شرکت کارآفرینان فرهنگ و هنر

3. طاهری، محمدعلی (بی‌تا، الف)، اسب تروا، بی‌جا: مؤسسه عرفان کیهانی (حلقه). 3.
 - طاهری (بی‌تا، ب)، آشنایی با دوست، بی‌جا، بی‌نا. 4.
 - طاهری (1388)، عرفان کیهانی (حلقه)، چ 6، قم: انتشارات اندیشه ماندگار. 5.
 - طاهری، (1388)، انسان از منظری دیگر، چ 9، بی‌جا: انتشارات عرفان کیهانی. 6.
 - طاهری (1389)، بینش انسان، چ 1، تهران: انتشارات تحفه. 7.
 - نگر، بی‌جا، بی‌ناطاهری، (1391)، مدیریت کل. 8.
 - create space: طاهری، (2010)، موجودات غیرارگانیسم، آمریکا. 9.
 - طاهری، (2010)، انسان و معرفت، ارمنستان: گریگور تاتواتسی. 10.
 - طاهری، (2010)، سایمنتولوژی، جلد اول، انتشارات عرفان کیهانی. 11.
 - create space: طاهری، (2011)، فرادرمایی، آمریکا. 12.
 - طاهری، (2011)، چند مقاله، ارمنستان: گریگور تاتواتسی. 13.
 - طاهری، جزوه ترم 1، 2، 3، 4، 5، 6، 7، 8، تشعشع دفاعی، فزایشکی، دوره مربی‌گری. 14.
 - طاهری، جلسات کمیته‌ی عرفان. 15.
 - طاهری، (1388) جزوه دوره‌ی مقدماتی سایمنتولوژی، دانشگاه علوم پزشکی ایران. 16.
 - ترجمه کتاب مقدس، انتشارات ایلام، چاپ سوم، 2002 م. 17.
 - طباطبایی، محمدحسین (1366)، المیزان فی تفسیر القرآن، ج 8، 11، 16، 17، چ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی. 18.
 - وابسته به جامعه مدرسین.
 - مصاحبه محمودرضا قاسمی با طاهری در تاریخ 11 آبان 1392. 19.
 - مجلسی، محمدباقر (1389)، بحار الانوار، ج 5، 29، 44، 52، 84، تهران: انتشارات دارالکتب اسلامی. 20.
 - مطهری، مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری، ج 2، 6، 13، تهران: صدرا. 21.
 - مکارم شیرازی و همکاران (1374)؛ تفسیر نمونه، ج 1، 4، 7، 16، 22، چ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه. 22.
 - مصاحبه با آقای رحیمی، کارشناسی آگاه پرونده، تارخی 26 تیر 1392. 23.
 - مصاحبه با کارشناس آگاه پرونده، آقای امینی، در تاریخ 15 تیر 1392. 24.
- : منبع مقاله
- نشریه عصر اندیشه، شماره 9، آبان 1394